



سیاست علم قدرت نیست، علم سعادت جمعی است

یک عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع) گفت: سیاست ما در معرض کشش سکولارشدن قرار گرفته است. علم سیاسی متعارف مبتنی بر ارزش‌های غربی است. وقتی کسی بگوید سیاست علم قدرت است، بسیاری از هنجارها را در تعریف خود آورده است.

یک عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع) گفت: سیاست ما در معرض کشش سکولارشدن قرار گرفته است. علم سیاسی متعارف مبتنی بر ارزش‌های غربی است. وقتی کسی بگوید سیاست علم قدرت است، بسیاری از هنجارها را در تعریف خود آورده است. اگر از منظر اسلامی نگاه کنیم، می‌بینیم سیاست علم قدرت نیست، علم سعادت جمعی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، دکتر اصغر افتخاری، عضو هیات علمی دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)، معاون پژوهشی سابق این دانشگاه و دبیر علمی همایش "گذر از علوم سیاسی غربی به علوم سیاسی اسلامی" می‌باشد که به همت مرکز تحقیقات بسیج دانشگاه امام صادق (ع) و با همکاری شورای تحول علوم انسانی بسیج برگزار می‌شود و هم اکنون ریاست مرکز مطالعات راهبردی و آموزش وزارت کشور را عهده دار است. از ایشان تاکنون بیش از ۶۰ کتاب بصورت تألیف و ترجمه منتشر شده و در موضوع علم دینی بصورت مشخص ارائه نظر نموده‌اند. متن پیش روی گفتگویی در راستای تبیین تفاوت‌های نظام سیاسی اسلامی و علوم سیاسی غربی و مولفه‌های آن است که توسط دکتر افتخاری پرداخته شده است.

آیا اساساً علوم سیاسی اسلامی وجود دارد؟

از چند منظر می‌توان به این سؤال، پاسخ مثبت داد:

اول. اگر وجود داشتن را ناظر به واقعیت بیرونی بدانیم، آنگاه باید اظهار داشت که علوم سیاسی اسلامی وجود دارد. با توجه به این که در عالم بیرون، در حوزه سیاست عملی یا سیاست نظری، از علوم سیاسی اسلامی سخن به میان آمده، نشان از وجود آن دارد. این وجود داشتن خیلی بسیط است و بر همین قیاس شاهد وجود گونه‌های متفاوت دیگری از علوم سیاسی نیز هستیم. در این نوع از وجودشان دآوری را نمی‌بینیم و فقط به هست ها توجه می‌شود.

دوم. اگر وجود ناظر بر ماهیت اجتماعی باشد، بدین معنا که سیاست اسلامی به معنای مورد پذیرش نخبگان یک جامعه آیا وجود دارد یا خیر؟ آنگاه باید گفت: پاسخ مثبت است. چون اگر ما بپذیریم که علم سیاست دانشی است که متناسب با جامعه و شرایط آن شکل می‌گیرد، پس هر جامعه و هر گفتمانی باید سیاست خاص خودش را داشته باشد. از این رو جامعه اسلامی ایران هم سیاستی را به نمایش می‌گذارد که از آن به سیاست اسلامی تعبیر می‌شود.

سوم. اگر وجود داشتن را به معنای ارزشی آن بگیریم. یعنی سیاست اصولاً از گفتمان اسلامی بیرون می‌آید یا خیر؟ آیا اسلام داعیه سیاست دارد یا خیر؟ در این صورت هم پاسخ مثبت است. اسلام را باید مجموعه‌ای ارزیابی کنیم که اصولی دارد و دلالت‌های این اصول اشاره دارد به ورود اسلام به سیاست.

به طور خلاصه می‌توان این گونه گفت که: سیاست اسلامی وجود دارد. دلیل ساده این امر آن است که عده‌ای در عالم خارج و به صورت عینی از آن صحبت می‌کنند و نظریه ارائه می‌نمایند. دلیل فلسفی هم این است که سیاست اسلامی باید وجود داشته باشد، چون سیاست یک علم دارای زمینه است و اقتضای بومی سیاست در جامعه اسلامی آن است که باید سیاست اسلامی شود. سومین دلیل هم این است که مبادی معرفتی اسلام، آن طور که حضرت امام هم می‌فرمودند، به گونه‌ای است که اگر اسلام به سیاست نپردازد، جوهره‌اش زیر سؤال می‌رود و اسلام ناب حتماً باید سیاسی باشد.

عده‌ای از صاحب نظران عقیده دارند که نمی‌توان به علم قید اسلامی، شرقی، غربی و... وارد کرد. بنابراین علم سیاست هم شرقی و اسلامی و غربی ندارد. علم سیاست دانشی است که در رابطه با برخی موضوعات پاسخ‌هایی را مطرح می‌کند، حالا ممکن است یک صاحب‌نظر غربی به این موضوعات پاسخ دهد یا یک صاحب‌نظر مسلمان، علم سیاست مجموعه تمام این پاسخ‌هاست. به عبارت دیگر می‌گویند مولفه‌های سیاست وجود دارد و حداکثر اسلام نظر خودش را در مورد این مولفه‌ها بیان می‌کند. نظر شما در این مورد چیست؟

در این خصوص باید چند نکته را مورد توجه قرارداد:

نکته اول. در فلسفه علم که مقدم بر علم است به این سؤال پرداخته شده که نسبت علم و هنجارها و یا ارزش‌ها چیست؟ آیا ما پدیده‌ای داریم که گران بار از ارزش و هنجار نباشد؟ پوزیتیویست‌ها اعتقاد دارند که این امکان وجود دارد. ولی فلاسفه مدرن اعتقاد دارند که پدیده‌ها عاری از هنجار و ارزش نیستند. البته ممکن است دخالت این ارزش‌ها و هنجارها رقیق و یا غلیظ باشد، ولی به هر حال وجود دارد. من معتقدم که تمام پدیده‌ها گران بار از ارزش هستند و به این دلیل علم سیاست موجود به واقع و فارغ از ذکر لفظ آن و یا عدم ذکر آن- غربی، شرقی، مسیحی و یا ... است. لذا ادعای آن دسته از تحلیل گران که علم سیاست موجود را بیطرف و جهانشمول می‌دانند، چندان صائب نمی‌بینم.

نکته دوم. در مورد این که بعضی می‌گویند ما علم سیاستی داریم و روی این داشته‌ها باید بحث کنیم، باید بگوییم که دقیقاً بحث ما روی اصل همین داشته‌هاست، خود همین داشته‌ها حاوی برخی هنجارهاست. ما با عنوان کاری نداریم، شاید به علم سیاست کنونی علوم سیاسی سکولار یا علوم سیاسی مسیحی نگوییم، ولی بحث این است که واقعاً علم سیاسی متعارف مبتنی

بر ارزش‌های غربی است. وقتی کسی بگوید سیاست علم قدرت است، بسیاری از هنجارها را در تعریف خود آورده است. با این تعریف شما باید واقعاً سکولار باشید و جهان را تک بعدی ببینید... مجموعه‌ای از باید‌ها کنار هم جمع شده‌اند تا این جمله درست شده و تمام این باید‌ها در تمدن غربی متولد شده است. به همین خاطر واقعاً اگر از منظر اسلامی نگاه کنیم، می‌بینیم سیاست علم قدرت نیست، علم سعادت جمعی است. به همین سادگی مشخص می‌شود این حرف که نمی‌توانیم علم را به وصف اسلامی و غیر اسلامی، یا مسیحی و یهودی تقسیم کنیم، با توجه به فلسفه علم درست به نظر نمی‌رسد و تمام علم‌ها در طول تاریخ این اوصاف را داشته‌اند.

شاید این مشکل این طور برطرف شود که ما از منظر اسلام به سیاست نگاه کنیم نه این که از منظر سیاست اسلام را بسنجیم...

این نکته سوم است که باید بر آن تاکید شود. البته اختلاف دیدگاه در مورد ماهیت علم سیاست اسلامی وجود دارد. عده‌ای اصل را بر گفتمان اسلامی می‌گذارند و سیاست و اقتصاد و فرهنگ را از درون آن استخراج می‌کنند، عده‌ای دیگر می‌گویند این مسائل در بیرون اسلام وجود دارد، آن را به اسلام عرضه می‌کنیم تا واکنش‌هایش را بسنجیم. عده‌ای معتقدند مبانی را باید به اسلام عرضه کرد، برخی معتقدند که باید مبانی را در قالب گفتمان دینی تولید کرد. بنده دیدگاه اول را حداقلی و دومی را حداکثری نام می‌گذارم و معتقدم که دیدگاه حداکثری پاسخ کامل‌تری است و شان راهبردی اسلام این است که به دیدگاه دوم آن را درک نماییم. یعنی در چارچوب اصول دین، سیاست و اقتصاد تولید شود. این که مثلاً بانک داری غربی را بگیریم و رنگ اسلامی به آن بزنیم، طبیعتاً شکل و قیافه‌اش را بهتر می‌کند، ولی واقعاً اقتصاد اسلامی فاصله دارد.

مولفه‌های علوم سیاسی غربی به نظر شما چیست؟

به نظر من در علوم سیاسی متعارف چند ویژگی برجسته است:

اول. بحث قدرت در آن خیلی مهم است.

چون از نظر سکولارها تمام اهداف و غایات تابعی از میزان قدرت هستند، لذا مشاهده می‌شود که سیاست به علم ناظر بر کسب، حفظ و توسعه قدرت تبدیل شده و این رویکرد در اسلام محل نقد جدی است. سیاست علم سعادت جمعی است.

دوم. حجیت اکثریت

در سیاست سکولار حجیت تصمیم اکثریت پذیرفته شده است. یعنی اگر اکثریت بر چیزی اجماع کرد، عین حق است. بنابراین شاخص ارزیابی درست و نادرست معنی ندارد، اکثریت که یک چیز را تأیید کردند، کار تمام است. به همین خاطر سیستم دموکراسی با چیزی مثل شورای نگهبان مخالف است. می‌گوید اگر اکثریت چیزی را قبول کرد، چرا عده‌ای آن را باید در یک مرحله دیگر بسنجند. این خلاف اراده اکثریت است. همین که قبول کنیم هر چه اکثریت بگویند درست است، پر از هنجار است. اسلام می‌گوید درستی و نادرستی شاخص‌های دیگری هم غیر از رأی اکثریت دارد. بنابراین اکثریت باز هم به جای دیگر و چیزی دیگر عرضه می‌شود که آن چیز، اصول و مبانی دین است.

سوم. تاکید بر نسبیت حقیقت

علم سیاست متعارف به صورت بارزی روی نسبیت، نه نسبی بودن، تاکید می‌کند. نسبی بودن را می‌توان در چارچوبی پذیرفت اما نسبیت چون اصل وجود حقایق را زیر سؤال می‌برد حکمش متفاوت است. از این رو، چون هیچ چیز در بیرون نیست که پایه و اساس قرار گیرد، سیاست‌ها به سوی دموکراسی و سیاست‌های اکثریتی سوق پیدا کرده است. با این وجود در نگاه دینی، مرجعیت را به اصول و مبانی دینی داده‌ایم. به همین خاطر است که می‌گوییم سیاست باید تابعی باشد از اصول دینی.

چهارم. فرد گرایی

گفتمان سکولار به شدت بر فردگرایی تاکید می‌کند، منافع فرد، راحتی فرد، آرامش فرد، لذت فرد، آزادی فرد... اصلاً آزادی را طوری تعریف می‌کنند که هر کس هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد تا جایی که به فرد دیگری لطمه وارد نکند. البته این رویکرد در صنعت نتایج بعضاً خوبی داشته است اما آیا می‌توان مدیریت منافع جمعی را بر این اصل استوار نمود، جای بحث دارد.

مولفه‌های علوم سیاسی اسلامی چیست و آن چیزی که در نظام حکومتی و دروس دانشگاهی به آن می‌پردازیم، چه نسبتی با این علوم سیاسی دارد؟

متأسفانه در برنامه تدریس علم سیاست ما به میزان زیادی سکولار هستیم. البته من مصداقی صحبت نمی‌کنم، منظورم فضای عمومی است، در فیزیک، شیمی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، علوم اجتماعی... ما نه فقط در علوم سیاسی، بلکه در تعلیم و تعلم تمام علوم، عموماً با روش‌های متعارف کار می‌کنیم. این وضعیت نظام تعلیم ماست. البته موارد خاص و استثنا وجود دارد، ولی روال عمومی این گونه است. به نظر من رشته اصلی علوم سیاسی اسلامی این است که «بند ناف سیاست از قدرت را قطع کنیم!» در گفتمان دینی به شدت بر این قضیه تاکید شده است، ولی ما به طور ناخودآگاه، از آن جا که علوم سیاسی سکولار را خوانده‌ایم، از این نکته غافل شده‌ایم. سیاست از نگاه دینی، علم سعادت جمعی است. اصلاً این که حکومت باید تشکیل شود، به همین خاطر است. اگر افراد به تنهایی می‌خواستند به سعادت برسند، هزار و یک راه وجود داشت، هرچند ممکن بود در بیرون تأثیری نداشته باشد.

کار بزرگی که حضرت امام رحمت الله علیه انجام دادند، در هم شکستن این چارچوب‌ها بود. ایشان در کتاب ولایت فقیه می‌فرمایند اصلاً حکومت باید تشکیل شود تا برخی احکام دینی از تعطیلی درآیند. این که یک فرد اقامه نماز کند یک چیز است و این که جامعه حکومت صالحان را ایجاد کند، یک چیز دیگر. تلاش نهادینه، هدفمند و جمعی، خاستگاه تمام سیاست در اسلام است. این تعریف، استراتژی، سیاست و برنامه اقدام خاص خود را دارد و با مبانی سیاست سکولار -سیاستی که مساوی با

قدرت است- تفاوت پیدا می‌کند. برخی که سیاست اسلام را مساوی قدرت می‌دانند، هر چند شاید تعریف قدرت را در اسلام متفاوت بدانند و با این کار کمی علم سیاست را اسلامی کرده باشند، مثلاً در غرب قدرت برای منافع شخصی و جناحی است ولی در اسلام قدرت برای خداست، اما باید بدانند که: باز هم علم سیاست اسلامی درست نکرده‌اند، بلکه فقط کمی وجهه دینی آن را بالا برده‌اند.

پس آن طور که شما می‌فرمایید، نقطه تمایز علم سیاست اسلامی و علوم سیاسی غربی این است که اولی بر سعادت تاکید دارد و دومی بر قدرت...

بله! البته تاکید بر سعادت جمعی دارد...

با توجه به این وجه تمایز، شما گذر از علوم سیاسی غربی به علوم سیاسی اسلامی را چگونه می‌بینید؟

برای این گذار چند کار را باید انجام داد. البته تقدم و تاخرها را من الان مد نظر ندارم:

اول. تصحیح نظام تحقیقاتی و تعلیمی

عمده منابعی که وجود دارد یا تحقیقاتی که انجام می‌شود، چارچوب متعارف را گرفته است و فقط محتواها را عوض کرده است، تولیدات دیگران را مبنا قرار می‌دهد و حرف‌های خودمان را می‌گوید. ما از خودمان چارچوبی تولید نکرده‌ایم. مثلاً انقلاب اسلامی را بر اساس نظریه میشل فوکو، اسکاچیل و یا هانتینگتون و... تحلیل می‌کنند. این روش برای علم سیاست ما کارآمد نیست.

دوم. اصلاح نظام تربیتی

ما باید نظام تعلیمی خود را با شروع تربیت و تعلیم نسل جدید اصلاح کنیم. ضمن این که منابع را با این نگاه جدید تحقیق و منتشر می‌کنیم، باید نظام تربیتی را از آموزش ابتدایی تا آموزش عالی، بازنگری کنیم و روش‌ها و شیوه‌ها و الگوها و قواعد و قوانین آن را تصحیح کنیم. تمام این‌ها باید اصلاح شود. من یادم می‌آید در دهه شصت، در دانشگاه امام صادق (ع)، اخلاق را در کنار سایر درس‌ها، به عنوان یک درس اصولی و محوری می‌خواندیم. منتها چون نگاه آیت الله مهدوی کنی رحمت الله علیه به این درس بومی بود، می‌گفت نمی‌خواهم این درس، دو واحد درسی و با نمره باشد. روش در ارائه این درس خیلی مهم است، اگر همان جا می‌گفتند این درس دو واحد است و نمره دارد، روش، محتوا را تحت تأثیر قرار می‌داد، همه درس را می‌خواندند تا نمره را بگیرند. ولی با این روش از روز اول تا انتهای دانش آموختگی، شبهه‌ها دانشجو سر درس اخلاق آیت الله مهدوی کنی رحمت الله علیه حاضر می‌شدند، هر چند درس اخلاق در برگه‌های انتخاب واحد بود. خود ما، سازمان ما و آموزش و پرورش ما باید به این سمت و سو حرکت کنیم. الان نگاه‌های جامعه شناختی به آموزش و پرورش وجود دارد و سعی دارد آموزش و پرورش و آموزش عالی بومی تأسیس کند. البته نگاه به تجربیات جهانی وجود دارد، ولی نهایتاً خودمان باید سازمان دهی کنیم. باید با اصلاح این نظام‌ها، به نسلی برسیم که با این نگاه‌ها و نظریات سیاسی اسلامی و ایرانی آشنا باشد.

سوم. اصلاح نظام عملی

غیر از این‌ها نظام قدرت هم باید اصلاح شود. همیشه بین قدرت و دانش ارتباط وجود دارد. معمولاً این طور است که قدرت چون زورش بیشتر است، دانش متناسب با خود را تولید می‌کند. ما باید همزمان جلوی این حلقه بسته را بگیریم، تولید دانش ایرانی اسلامی، الگوی اعمال قدرت را هم باید تحت تأثیر قرار دهد. نمی‌شود مدیران ارشد ما در برخی حوزه‌ها سکولار رفتار کنند و نظام ما جمهوری اسلامی باشد. نتیجه این اتفاق آن می‌شود که دانشجوی علوم سیاسی اسلامی به این فکر می‌افتد که وقتی نظریات سکولارها عملی خواهد شد، چه لزومی دارد این همه درس‌های دیگر بخوانیم؛ همان درس‌های متعارف را می‌خوانیم و با همان‌ها مملکت را اداره می‌کنیم! بنابراین هم محتوا، هم نظام آموزش، هدف تربیت و ساختار قدرت در این خصوص وظیف دارد.

اگر می‌بینیم فردی چون آیت الله مهدوی کنی (ره) به یک سبک جدید در آموزش عالی دست یافته و بنیانگذار مکتب تعلیمی ای می‌شوند که در مقابل سایر الگوهای رایج از اعتبار علمی و کاربردی بالایی برخوردار است، یکی از دلایل آن است که ایشان سیاست اسلامی را با هر سه رکن بالا مطرح نموده و عملیاتی نمودند. تجربه دانشگاه امام صادق علیه السلام از این حیث درخور تأمل است و به این خاطر باید ایشان را تحقق بخش یک سبک جدید در علم دینی در قرن حاضر دانست.

شما هدف و وجهه متمایز علوم سیاسی اسلامی را رسیدن به سعادت جمعی عنوان کردید. مولفه‌های رسیدن به این سعادت جمعی چیست؟

سعادت از جمله مفاهیم غنی و مهم در گفتمان‌های دینی و حتی گفتمان‌های ارزشمدار بوده است که متأسفانه مورد غفلت واقع شده است. اگر به آثار نسل اول اندیشمندان علوم سیاسی رجوع کنید، اتفاقاً می‌بینید که آن‌ها خیلی بیشتر با مقوله سعادت سر و کار داشته‌اند و به آن اهمیت می‌دادند، هر چند امروز ما بیشتر با قدرت کار می‌کنیم. قید جمعی به این خاطر است که نشان دهد نگاه سیاست یک نگاه جمعی است. اما خود سعادت چند مولفه اصلی دارد:

اول رضایت؛ سعادت مندی همیشه با نوعی رضایت توأم است. مثلاً وقتی من در دانشگاه کار می‌کنم، باید از مجموعه مولفه‌ها، علی‌رغم دشواری‌ها و زحمت‌ها، راضی باشم.

دوم غایت‌مندی؛ سعادت نگاهی هدف دار دارد. باید اطمینان خاطری نسبت به آینده در سعادت وجود داشته باشد. برای همین است که ما همیشه سعادت را در دنیا و آخرت طلب می‌کنیم. اتفاقاً حکومت اسلامی هم همین طور است: امیرالمؤمنین به خاطر حکومتی که داشتند، نگران همه مردم بودند. زیرا هر چند خود فرد مسئول عقب ماندگی و فساد خود است، ولی باز هم حکومت اسلامی خود را در قبال او مسئول می‌داند. اگر فردی آن قدر کار کند که به علت خستگی یا عاملی دیگر، نمازش قضا

شود یا حال خواندن نماز شب نداشته باشد، مسئولیتش با حکومت اسلامی هم است. چون نظام اقتصادی را طوری سامان نداده که مردم برای عبادت راحت باشند، صدقه بدهند، به هم‌نوع خودشان کمک کنند و از این فضائل هم بهره مند شوند. «النبیُّ اُولیٰ بالمؤمنین من انفسهم» از یک جنبه به این معناست که نبی هم مسئول مؤمنین است. سعادت هم ناظر به وضع موجود است و هم ناظر است به نوعی اطمینان و آرامش خاطر نسبت به هدف. باید عمدهٔ جامعه مطمئن باشند که وظیفهٔ خود را به درستی انجام می‌دهند و در آخرت هم رضایت خداوند متعال را هم با خود خواهیم داشت.

سومین مؤلفه، رفاه و تأمین است. البته من زیاد دوست ندارم لفظ «رفاه» را استفاده کنم، چون ممکن است با این دولت رفاه که در غرب وجود دارد، اشتباه گرفته شود. واژه‌ای که در دین برای این مورد وجود دارد، عمارت و آبادانی است. سعادت همیشه با میزانی از بهره‌مندی همراه است. این بهره‌مندی با دولت رفاه تفاوت بسیار دارد، دولت رفاه به دنبال حداکثر کردن بهره‌مندی برای حداکثر جامعه است. منتها نگاه دینی به دنبال حداکثر کردن بهره‌مندی برای جامعه تا حد مطلوب است. برای همین در دین، قناعت و عدم اسراف هم وجود دارد، برخی سطوح بهره‌مندی ممنوع شده است. عمارتی که در دین مطرح است، با قناعت همراه است. اگر این مثلث شکل بگیرد، سعادت هم حاصل خواهد شد.

به نظر شما سیاست عملی جمهوری اسلامی، در حال حاضر بر اساس سیاست اسلامی چیده شده است یا بر اساس سیاست غربی؟

نظام جمهوری اسلامی از حیث فلسفهٔ وجودی و مبانی تکوینی، کاملاً با گفتمان سیاسی اسلامی منطبق است. از این جهت اسناد بالادستی ما درست و به جا وضع شده است. اما تحلیل عمومی من این است که در حوزهٔ سیاست تعادل دچار مشکل شده و کم‌کم به سمت سیاست متعارف سکولار گرایش پیدا کرده است. باید مواظب باشیم سکولار نشویم. یعنی جمهوری اسلامی را در بحث‌های توسعه، پیشرفت و ترقی یا موارد مشابه آن، که البته جزء وظایف آن است، متعادل نگه داریم. سیاست ما در معرض این کشش قرار گرفته است و برخی در حال تلاش هستند که سیاست را به آن سمت و سو منحرف کنند.

چطور می‌توان ارتباط بین دانشگاه و سیاستمداران را برقرار کرد و این اشکالات را از بین برد؟

رابطهٔ نظام حکومت و دولت و دانشگاه‌ها را می‌توان در چارچوب کلی رابطهٔ قدرت و دانش بررسی کرد. چند کار را که در گفتمان دینی هم پیش بینی شده است، باید انجام دهیم که این رابطه به گونه‌ای چیده شود که نظریهٔ سیاست اسلامی، راهنمای عمل سیاسی در نظام سیاسی ایران شود.

اول این است که نباید اجازه دهیم جریان تولید علم، تابع ارادهٔ قدرت شود. یکی از ویژگی‌هایی که حوزه در طول تاریخ داشته، خودبسنده بودن نسبی آن است. این خودبسنده بودن نسبی فقط در مقابل حکومت‌های دیکتاتور یا منحرف نیست (در این موارد ضرورت زیادی دارد)، حتی در حکومت اسلامی هم نهادهای علمی باید ساز و کارهای خاص برای تأمین خود را داشته باشد. خوب نیست که این نهادها کاملاً وابسته به دولت باشند، چون نهادی که به این شکل با قدرت ارتباط برقرار کند، کم‌کم حرف‌هایش را هم مطابق میل دولت قرار خواهد داد. البته من قائل به استقلال مطلق نیستم، باید استقلال نسبی وجود داشته باشد تا هم ارتباط قطع نشود و هم وابستگی به وجود نیاید.

نکتهٔ دوم این است که نظام قدرت باید تابع تولیدات نظام تولید علم باشد. این خیلی بد است که نظام علمی، متخصصان علوم سیاسی تربیت کند ولی پُست‌های سیاسی در دست غیرکارشناسان آن باشد! به نظر من شایستهٔ سالاری یک معنایش در همینجا نمود پیدا می‌کند.

نکتهٔ سوم، به مدیریت سیاست علمی باز می‌گردد و اینکه این مدیریت مهم باید باید اصحاب و بزرگان همان علم باشد. یکی از آسیب‌هایی که در تولید علوم انسانی اسلامی وجود دارد، به نهادهایی برمی‌گردد که باید این موضوع را مدیریت علمی نمایند اما متأسفانه تبدیل به مانع شده‌اند. سرنوشت علوم انسانی اسلامی در سال‌های اخیر به چه کسانی سپرده شده است؟ رهبری دستور داده است ولی کسی باید مجری این دستورات باشد که یا از علوم انسانی آگاهی لازم و درست را ندارد و یا بعضاً اصلاً آن را نمی‌فهمد. این مسائل باید اصلاح شود. بعد از آن است که باید‌هایی که برای نظام تعلیم گفتیم، اعم از این که بر اساس مبانی و بومی کار کند و آزاداندیش تربیت کند، کار را بهتر اداره خواهد کرد و به پیش خواهد برد.